چاپ دوازدهم

گوستاو فلوبر

ترجمه‌ی مهدی سحابی

مادام بوواری

30book

مادام بوواری
گوستاو فلوبر
ترجمه‌ی مهدی سحابی
حروفچینی، نمونه‌خوانی، صفحه‌آرایی: بخش تولید نشرمرکز
طرح جلد: ابراهیم حقیقی
چاپ اول ۱۳۸۶، شماره‌ی نشر ۸۴۸
چاپ دوازدهم ۱۳۹۴، ۱۰۰۰ نسخه، چاپ نوبهار
شابک: ۲-۹۴۲-۳۰۵-۹۶۴-۹۷۸

نشرمرکز: تهران، خیابان دکتر فاطمی، روبه‌روی هتل لاله، خیابان باباطاهر، شماره‌ی ۸
تلفن: ۳-۸۸۹۷۰۴۶۲ فاکس: ۸۸۹۶۵۱۶۹
Email: info@nashr-e-markaz.com

همه‌ی حقوق چاپ و نشر این ترجمه برای نشرمرکز محفوظ است.
تکثیر، انتشار و بازنویسی این اثر یا قسمتی از آن به هر شیوه، از جمله: فتوکپی، الکترونیکی، ضبط و ذخیره در سیستم‌های بازیابی و پخش بدون مجوز کتبی و قبلی از ناشر ممنوع است.
این اثر تحت حمایت «قانون حمایت از حقوق مؤلفان، مصنفان و هنرمندان ایران» قرار دارد.

سرشناسه: فلوبر، گوستاو، ۱۸۲۱–۱۸۸۰ م Flaubert, Gustave
عنوان و نام پدیدآور: مادام بوواری / گوستاو فلوبر؛ ترجمه‌ی مهدی سحابی
مشخصات ظاهری: چهار، ۳۸۸ ص.
یادداشت: عنوان اصلی: Madame Bovary
موضوع: داستان‌های فرانسه ــ قرن ۱۹ م.
شناسه‌ی افزوده: سحابی، مهدی، ۱۳۲۳–۱۳۸۸، مترجم
رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۵ ۲ م / ۲۳۹۰ PQ
رده‌بندی دیویی: ۸ / ۸۴۳
شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۸۵-۴۷۱۰۸ م

«همهٔ کتاب‌هایی که ما می‌نویسیم و به نظرمان واقعی می‌آیند در مقایسه با اثر فلوبر کارهایی سطحی و احساساتی‌اند و به درد تماشاخانه مـی‌خورند». ایـن گفته، به مضمون، از امیل زولاست که خود یکی از بزرگ‌ترین نویسندگان قرن نوزدهم ادبیات غرب و یکی از سران جنبش گستردهٔ واقعگرایی به معنی عـام است. نظراتی از این قبیل، دربارهٔ نقش و اهمیت گوستاو فلوبر و دو کتاب عمدهٔ او یعنی «مادام بوواری» و «تربیت احساسات» بسیار بیان شـده و کـم نـیستند نویسندگان و منقدانی که فلوبر را آغازگر رمان مدرن و این دو اثر را سنگ‌های زیربنای شیوهٔ داستان‌سرایی امروزی می‌دانند.

فلوبر نقطهٔ آغاز تحولی بنیادی در نگرش ادبیات بـه انسـان و حـال و کـار اوست، نگرشی که واقعیت را از افسانه و اسطوره بطور قطعی جدا می‌کند و به بیان عینیِ امر بشری اصلیت می‌دهد. با اوست که سرانجام انسان به معنی واقعی شخصیت اول تراژدی انسانی می‌شود و در کانون دنیایی قرار می‌گیرد کـه هـم ساختهٔ اوست و هم او را می‌سازد. دنیای مدرن چنین تمرکزی را بر محور انسان و سرنوشت او ایجاب می‌کرد و این چنین «جابه‌جایی» شاید از دوران رنسانس آغاز شده و از طریق عصر روشنگری ادامه یافته بود تا بـه زمـان انـقلاب‌های صنعتی برسد، امّا نویسنده‌ای با موشکافی و وسواس بی‌چون و چرای فـلوبر لازم بود تا این تحول کامل شود.

با بسط آنچه از زولا نقل شد می‌توان گفت که اثر فلوبر چکیدهٔ واقـعیت و نگرش او نظارهٔ تیز و دقیق بینند‌ه‌ای است که دیگر هیچ جایی برای حشو و زواید و آنچه در واقعیت عَرَضی و در بیان آن لفّاظی است باقی نمی‌گذارد. به اعتقاد فلوبر و همهٔ نویسندگان پیرو و مرید او تنها با این چنین تمرکز انـحصاری بـر

30book

واقعیت می‌توان آن را به بیان کشید و منتقل کرد، و این همان عینیتی است که فلوبر آن را بررسی «بالینی» شرایط بشری می‌نامید. تماشای موشکافانه‌ای که نویسنده را، در برابر انسان و امر انسانی، بگو اجتماع و حتی تاریخ، همتای پزشک می‌کند در برابر بیمار و بیماری.

عینیت فلوبر شاید در نگاه اول کمی سخت و بیرحمانه، یا دستکم سرد و بی‌اعتنا جلوه کند، همچنان که نگاه و رفتار پزشک اغلب چنین تلقی می‌شود. امّا این فاصله و سردیِ شبیه به بیرحمیْ ذاتیِ هر حرکت اندیشنده‌ای است که به معنی واقعی قصد تعمق و احیاناً چاره‌یابی در مسأله‌ای را داشته باشد.

این تشابه نگاه الزاماً مشخصهٔ دیگری هم دارد و آن نگرش همه‌جانبهٔ واقعیت، یا به تعبیر درست‌تر دیدن همهٔ واقعیت‌هاست. به همان سان که عارضه‌ای در بدن زنده راه به بسیار زاویه‌های دور و نزدیک می‌برد و از بسیار عوامل ناشی می‌شود، و از طرف دیگر هر عارضه‌ای بر بسیار اندام‌ها و کارکردها اثر می‌گذارد، واقعیتی که بطور عینی بررسی می‌شود، آن هم در حیطهٔ بس پیچیدهٔ همهٔ زمینه‌های اجتماعی، تاریخی و فلسفیِ پیرامون محور انسان، واقعیتی چند سویه است. نه، اصلاً ترکیبی از بیشمار واقعیت‌های مرتبط و در هم تنیده است که یکایک آنها توجه و دقّتی درخور کل مجموعه را طلب می‌کنند. از همین جاست آن نکتهٔ معروفی که مارسل پروست در آثار فلوبر دیده است، که به اعتقاد او در آنها اشیاء هم، هرچقدر کوچک و بی‌اهمیت، شخصیت مستقل خودشان را دارند و همسنگ و همسان با آدم‌ها و شرایطِ «مهم» توصیف می‌شوند.

این واقعیت متکثّر را فلوبر از هر دو جنبهٔ فیزیکی و معنوی به بیان می‌کشد و این کار را در کمال استادی می‌کند، بویژه در «مادام بوواری» که از این نظر در ادبیات دوران معاصر کم‌نظیر است. انسان فلوبری از یک طرف شخصیتی فعال و عامل در زمینهٔ اجتماعی است که این خود مستقیماً و کمابیش به حالتی مستند، بر زمینهٔ تاریخی منطبق است. از طرف دیگر، نویسنده کاوشی با همین اندازه دقت و اهمیت را در زوایای دور و نزدیک اخلاق و وجدان و روان شخصیت، حتی بدون اغراق در سلسلهٔ اعصاب او هم، پیش می‌برد. اِما بوواری، همسر جوان یک پزشک گمنام ساکن یک شهرک دورافتاده است، امّا همهٔ انسجام و صلابت و «سنگینی» یک شخصیت برجستهٔ اجتماعی (سیاسی، تاریخی...) و در عین حال

یک پرسناژ تراژدی را دارد. شرح تنش‌های ویرانگر روان او، و انگیزه‌های فاجعه‌آمیز رفتار و کردارش را نباید به عنوان تنها نماد یا کنایه‌ای از انحطاط دوران او تلقی کرد. بلکه آنچه بر سرش می‌آید به نوعی مابه‌ازای فردی و «نمونهٔ گویا»ی شخصیِ یک وضعیت تاریخی است. گو این که فلوبر حتی همان نظریهٔ نماد و کنایه را در آثارش نفی و آنها را به عنوان عناصری «رمانتیک» تحقیر می‌کرد، چه آن‌ها را با نظارهٔ بیطرفانهٔ «بالینی» و بیانِ بدور از لفّاظی آن در تضاد می‌دید.

قدرت فلوبر در بررسی روانشناسانه بی‌نظیر است و شاید بتوان گفت که این شیوهٔ نگرش در ادبیات با او آغاز می‌شود. بُعد و نیروی شگفت‌انگیز شخصیت‌های او از جمله حاصل تصویر روانی‌ایست که نویسنده از ایشان به ما ارائه می‌کند. اِما بوواری یکی از شاخص‌ترین چهره‌های ادبیات همهٔ دوران‌هاست. سرشتِ آکنده از بحران و سرنوشت رقت‌انگیز او، با دقّت و عمقی که فلوبر ترسیم می‌کند، او را از جایگاه یک زن جاه‌طلب سیری‌ناپذیر شهرستانی بالا می‌کشد و به سطح پرسناژهای سترگ اساطیر، تراژدی و تاریخ می‌برد. هنر فلوبر، و تأثیر عمیق او بر رُمان مدرن و هرآنچه بعد از او نوشته شده، در همین تلفیق تناقض‌آمیز و محال‌وار است: بیان عینیِ سرد و پزشکانهٔ وضعیت‌هایی تراژیک که تاکنون عادت داشته‌ایم آنها را در منظومه‌ها بخوانیم و بشنویم. شگردِ دوران‌ساز فلوبر شاید در یک کلمه این است که او عکسِ کارِ حماسه‌سرایان سنّتی را می‌کند: ایشان برای زنده نمایاندن و جان دادن به شخصیت‌های اسطوره‌ای و تراژیک از زبانی بهره می‌گیرند که خواسته ناخواسته از ویژگی‌های ایستا و سنگواره‌ایِ این شخصیت‌ها تأثیر می‌گیرد و بناچار حماسی می‌شود، حتی زمانی که اینها وضعیت‌هایی روزمره، خانگی و خانوادگی شبیه حال و روز انسان‌های خاکی دارند (نمونهٔ بارزش «خدایان» اساطیر یونانی). حال آن که فلوبر، به زبان سادهٔ روزمره، بی‌هیچ آرایش و پیرایش حماسی (حتی با چندش شدید از چنین آرایه‌هایی) شخصیت‌هایی را ترسیم می‌کند که برغم ظاهرِ خود و محیط پیرامونشان، در وضعیت‌هایی سترگ، با ابعادی اساطیری و تراژدی‌گونه، گرفتارند، انسان‌های کوچکی در گیرودار شرایطی اندرونی و بیرونی‌اند که به مقیاس بشریت و گیتی عظمت دارند.

م. س.
۱۶ بهمن ۸۵

30book

زندگی‌نامهٔ فلوبر

گوستاو فلوبر در سال ۱۸۲۱ میلادی در شهر «روآن» فرانسه به دنیا آمد. پدرش پزشکی سرشناس بود و بخش عمدهٔ سالهای جوانی و نوجوانی فلوبر در محیط بیمارستانی گذشت که پدرش یکی از مسؤولان آن بود. آغاز کار نویسندگی فلوبر در گرماگرم جنبش رمانتیک، و در زمانی بود که او برغم میل خودش درس حقوق می‌خواند. امّا گرایش انحصاری و شورآمیزی که فلوبر خیلی زود نسبت به ادبیات حس کرد، و خیلی زود از او آن چیزی را ساخت که خودش از آن با عنوان «آدم ـ قلم» یاد می‌کند، او را یکسره در کارِ نوشتن محدود کرد و حتی سفرهای درازی که به مشرق، مصر و فلسطین و آسیای صغیر کرد همه در خدمت نویسندگی او بود. مجموعهٔ آثار فلوبر را می‌توان به دو دستهٔ مجزا تقسیم کرد که منعکس‌کنندهٔ طبع دوگانهٔ خود او نیز هستند، یعنی، به گفتهٔ خودش «دو آدمی که در درونش همواره با هم کلنجار دارند، یکی آنی که شیفتهٔ موسیقیِ کلام و همهٔ جنبه‌های خنیاییِ جمله است... و دیگری که می‌کوشد تا آنجا که می‌تواند حقیقت را بشکافد و بکاود، کسی که دلش می‌خواهد خواننده آنچه را که او عرضه می‌دارد به نحوی تقریباً مادی و ملموس حس کند.»

آثار عمدهٔ فلوبر عبارتند از: **مادام بوواری** (۱۸۵۷)، **سالامبو** (۱۸۶۲)، **تربیت احساسات** (۱۸۶۹)، **وسوسهٔ سنت آنتوان** (۷۴ ـ ۵۶ ـ ۱۸۴۹)، **سه داستان** (۱۸۷۷)، **بووار و پکوشه** (۱۸۸۱).

پیش از **مادام بوواری**، **تربیت احساسات** (به ترجمهٔ مهدی سحابی) (۱۳۸۰) و **سه داستان** (به ترجمهٔ دکتر میر جلال‌الدین کزازی) (۱۳۶۷) هر دو توسط نشرمرکز انتشار یافته بود.

فصل یکم

در کلاس مطالعه بودیم که مدیر وارد شد، به دنبالش **شاگرد تازه‌ای** با لباس عوامانه آمد و فراشی که یک میز تحریر بزرگ را می‌آورد. آنهایی که خوابیده بودند بیدار شدند و همه به حالتی ایستادند که گفتی ناگزیر از کار دست کشیده بودند.

مدیر اشاره کرد که بنشینیم؛ سپس رو به دبیر با صدای آهسته گفت:

ــ آقای روژه، این شاگرد را می‌سپرم به دست شما، می‌رود کلاس هشتم. اگر کار و اخلاقش رضایت‌بخش بود به **کلاس بزرگ‌ها** منتقل می‌شود که سنش اقتضا می‌کند.

شاگرد تازه گوشه‌ای پشت در ایستاده بود به نحوی که خوب دیده نمی‌شد، پسری روستایی بود که پانزده سالی داشت و قدش از همهٔ ما بلندتر بود. موهای جلوی سرش مثل سرودخوان‌های کلیساهای دهاتی راست بریده شده بود و به نظر معقول و بسیار دستپاچه می‌آمد. با آن که شانه‌های پهنی نداشت کتِ کتانیِ سبزِ دگمه‌سیاهش بالای بازوها تنگی می‌کرد و از چاک سرآستین‌هایش مچ‌های آفتاب‌سوخته‌ای دیده می‌شد که به برهنگی عادت داشت. شلوار زرد رنگش را بندهای کِشیِ محکم بالا می‌کشید و پاهایش با جوراب آبی پیدا بود. کفش‌های زمختِ میخ‌دارش خوب واکس نخورده بود.

از بر خواندنِ درس‌ها شروع شد. او با دقت و توجه بسیار، چنان که به وعظی، گوش داد و حتی جرأت نکرد پاهایش را روی هم بیندازد و آرنج‌هایش را روی میز بگذارد. و در ساعت دو، که زنگ زده شد، دبیر بناچار به او یادآوری کرد که باید بلند شود و با ما در صف قرار بگیرد.

30book

عادتمان بود که وقت ورود به کلاس کلاه‌هایمان را به زمین بیندازیم تا دست‌هایمان آزادتر باشد؛ لازم بود که از همان پای در کلاه را به نحوی زیر نیمکت پرتاب کنیم که به دیوار بخورد و گرد و خاک بسیار بپا کند: رسم کار این بود.

امّا شاگرد تازه حتی بعد از آن که دعا به پایان رسید هنوز کلاهش روی زانوهایش بود؛ یا متوجه این رسم ما نشده یا این که جرأت نکرده بود از آن پیروی کند. کلاهش یکی از آنهایی بود که شکل ترکیبی دارند و عنصرهایی از کلاه پوستی، شاپکا، کلاه شاپوی گِرد، کاسکتِ پوست سمور و عرقچین کتانی در آنها دیده می‌شود، یکی از آن اشیاء محقری که زشتی خموشانه‌شان همچون صورتِ یک سفیه به نحو ژرفی گویاست. بیضوی بود و مغزی‌هایی محدب نگهش می‌داشت. پایینش سه رشته برجستگی لوله‌وارِ مدوّر بود که به لوزی‌هایی متناوب، یک در میان از مخمل و پوست خرگوش ختم می‌شد که باریکهٔ سرخی از هم جداشان می‌کرد؛ روی اینها چیزی شبیه کیسه بود که نوکش به شکل یک چندضلعی با آستر مقوا درمی‌آمد و یراق گلدوزیِ پیچ در پیچی می‌پوشاندش، از آن بالا بندِ زیادی نازکی آویزان بود که سرش یک گلِ گره از نخ طلایی کار منگوله را می‌کرد. کلاه نویی بود؛ سایبانش برق می‌زد.

دبیر گفت: ــ شما برپا.

بلند شد؛ کلاهش افتاد. همهٔ بچه‌ها خندیدند.

خم شد که برش دارد، کنار دستی‌اش با ضربه آرنج آن را دوباره انداخت، یک بار دیگر برش داشت.

دبیر که مرد روشنی بود گفت: ــ کلاهتان را بگذارید کنار.

بچه‌ها چنان قهقهه‌ای زدند که پسرک بینوا گیج شد، نمی‌دانست که باید کلاهش را در دستش نگه دارد، روی زمین ولش کند یا به سرش بگذارد. نشست و آن را روی زانویش گذاشت.

دبیر گفت: ــ بلند شوید، بگویید ببینم اسمتان چیست.

شاگرد تازه منّ و من‌کنان اسمی به زبان آورد که نامفهوم ماند.

ــ دوباره بگویید!

باز منّ و منّ و هجاهایی که میان جار و جنجال کلاس گم شد.

دبیر داد زد: ــ بلندتر! بلندتر!

چنین بود که شاگرد تازه نهایت همتش را به کار گرفت، دهنش را بیش از اندازه باز کرد و با همهٔ نفس، به حالتی که کسی را صدا می‌زنند، این کلمه را به زبان آورد: **شار بوواری.**

یکباره هیاهویی بپا شد که با آهنگی فزاینده همراه با جیغ‌های تیز بالا گرفت (بچه‌ها نعره می‌کشیدند، پارس می‌کردند، پا به زمین می‌کوبیدند و پیاپی می‌گفتند: شار بوواری! شار بوواری!)، آهنگی که سپس بریده بریده و بزحمت آرام شد و گه‌گاه دوباره ناگهانی پشت نیمکتی شدت می‌یافت و اینجا و آنجا خندهٔ فروخورده‌ای، مثل ترقه‌ای خوب خاموش نشده، از میانش بیرون می‌جَست.

با این همه، به ضربِ بارانِ جریمه نظم کلاس کم‌کم برقرار شد و دبیر توانست نام شارل بوواری را بفهمد، چون از او خواست که آن را برایش شمرده بخواند، هجّی کند و بعد از آن که او نوشت دوباره بخواند. آنگاه به پسرک بینوا دستور داد که برود و روی نیمکت تنبل‌ها بنشیند که کنار میز آموزگار بود. امّا او، هنوز به راه نیفتاده دودل ماند.

دبیر پرسید: ــ چه می‌خواهید؟

شاگرد تازه خجولانه گفت: «کُلاهم...» و نگاهی نگران به دوروبر انداخت.

توفان خنده و سر و صدایی راکه دوباره بپا شد فریاد خشم‌آلود دبیر قطع کرد که به حالت «من شما را...»ی نپتون[1] داد زد: «پانصد بیت جریمه برای همهٔ کلاس!»، دستمالی از جیبش بیرون کشید و پیشانی‌اش را خشک کرد و آزرده گفت: «ساکت باشید! شما، شما شاگرد تازه، شما هم بیست بار این فعل لاتین را بنویسید: **من مسخره هستم.**»

بعد با لحنی ملایم‌تر:

ــ کلاهتان پیدا می‌شود؛ کسی که ندزدیده‌استش!

اوضاع آرام شد. سرها روی پوشه‌ها افتاد و شاگرد تازه دو ساعت تمام انضباطی استثنایی از خود نشان داد، هرچند که گاه به گاهی گلوله‌ای کاغذی از لولهٔ قلمی پرتاب می‌شد و به صورتش می‌خورد. امّا او هر بار دستی به صورتش می‌کشید، سر پایین می‌انداخت و از جا نمی‌جنبید.

30book

اِما بوواری یکی از شاخص‌ترین چهره‌های ادبیات همه‌ی دوران‌هاست. سرگذشت پر تب‌وتاب و سرنوشت رقت‌انگیز او، با دقت و عمقی که فلوبر ترسیم می‌کند، او را از جایگاه یک زن جاه‌طلب سیری‌ناپذیر شهرستانی بالا می‌کشد و به سطح شخصیت‌های سترگ اساطیر، تراژدی و تاریخ می‌برد. هنر فلوبر و تأثیر عمیق او بر ادبیات مدرن از همین تلفیق تناقض‌آمیز ناشی می‌شود: بیان به‌شدت واقع‌گرایانه، «سرد» و «پزشک‌وار»، از وضعیت‌های خطیر که تا پیش از او عادت داشتیم آن‌ها را در تراژدی‌ها و منظومه‌های حماسی بخوانیم...

30book

از ترجمه‌های مهدی سحابی با نشر مرکز

مونته دیدیو، کوه خدا اری دلوکا

مون بزرگ آلن فورنیه

دسته‌ی دلقک‌ها لویی فردینان سلین

تقسیم پیرو کیارا

اولین برف و داستان‌های دیگر گی دو موپاسان

در جست‌وجوی زمان از دست رفته (۷ جلد) مارسل پروست

ISBN: 978-964-305-942-2

۲۷۴۰۰ تومان

آلودن محیط زیست تعرض به حقوق همگانی است